

هو العليم

مبحث اراده و اختيار

سلسله دروس خارج اصول فقه - فى البداء و الجبر و الاختيار و القضاء و القدر - جلسه
يكصد و چهاردهم

استاد

آيت الله حاج سيد محمد محسن حسيني طهرانى
قدس الله سرّه

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم

تلمیذ: آیا ذات می تواند بدون اراده باشد؟! چون می فرمایید که اراده عین ذات است یعنی جزء ذات یا عین ذات، آیا می شود انسان ذاتی را فکر کند که هیچ اراده ای نکند؟! اگر عین است باید اراده با او باشد. بعضی وقت ها می شود انسان خودش هم فکر بکند و اراده هیچ چیزی را نکند پس یک ذات باید جدای از اراده باشد.

عدم وجود حدفاصل بین ذات و اختیار

استاد: ببینید صحبت ما این است که بین ذات و اراده حد فاصلی نیست.

تلمیذ: اگر نیست پس چرا بعضی وقت ها ذات بدون اراده هست؟!

استاد: بعضی از اوصاف هستند که اینها اوصاف فعلی ذات هستند یعنی در مقام فعل. اینها حد فاصلی تا ذات دارند؛ ولی بعضی از اوصاف هستند که اینها ملصق به ذات هستند؛ یعنی به عبارت دیگر واسطه در ثبوت در اینجا نیست مثل علم و قدرت و حیات، که این سه تا را وصف لاینفک از ذات می دانند و بعد به واسطه این علم و حیات و قدرت سایر اوصاف منبعث از ذات هستند. حالا صحبت در این است که اراده از اوصاف منبعث از ذات هست و حد فاصلی در اینجا نداریم. حالا ذات در یک وقتی اراده ندارد و در یک وقتی اراده دارد این دیگر اشکالی ندارد. اراده یعنی اختیار، و اختیار به خود ذات برمی گردد که البته در این زمینه - حالا وارد بحثش می شویم - عوامل متعددی دخالت دارند؛ ولی صحبت در این است که آیا بین اختیار و ذات حد فاصلی هست؟ یعنی این اراده و اختیار معلول علم است، معلول قدرت است، معلول حیات است؟ یعنی فاصلی و واسطی بین ذات و اراده وجود دارد یا اینکه نه خود ذات فی حد نفسه و بدون واسطه و بدون فاصلی اعمال اراده می کند؟ این بحث ما است. واسطه ای در اینجا ندارد. حالا ذات در یک وقت اعمال اراده می کند، در یک وقت هم اعمال اراده نمی کند؛ مثلاً الآن نشسته است ولی چیزی را اراده نمی کند و بلا اراده است. یا اراده بر عدم تفکر دارد، اراده بر عدم تصویر صورت ذهنیه دارد، یک وقتی اراده بر تصویر دارد. درست شد؟! در هر حال هر اراده و اختیاری که بخواهد از ذات نشأت بگیرد - صحبت در این است - حد فاصل و واسطه ای بین این دو وجود ندارد. آیا در این اشکال دارید؟

تلمیذ: اراده اراده هم نیست یعنی اراده بکند که اراده [نکند یا بکند].

استاد: نه آن هم نمی تواند باشد چون تسلسل لازم می آید.

اختیار و مقدمات آن

بحث ما راجع به اختیار و مقدمات اختیار است. آیا اختیار دارای مقدماتی است یا اینکه اختیار احتیاج به

اختیار، یک فعل نفسانی

شکّی نیست که اختیار یک فعل نفسانی است و همان طوری که عرض شد واسطه‌ای بین آن و ذات وجود ندارد و منبعث از ذات است؛ به عبارت دیگر صفتی از اوصاف ملصقه به ذات و از عوارض ذاتیه ذات در اراده و در اختیار نقش وساطت را ایفا نمی‌کند؛ بلکه خود ذات فی حدّ نفسه دارای قدرت فعل و عدم است.

سلب شدن اختیار در اجبار

وقتی که ما به خودمان نگاه می‌کنیم می‌بینیم در وجود ما این مسئله نهفته است که گاهی از اوقات مُجَبَّر بر یک امر هستیم و در آنجا **مسلوب الإرادة و الإختیار** هستیم و آن در جایی است که فاعل قاصر آن معلول را تحت فعل قسری خود قرار می‌دهد. مثلاً روزه هستید دو نفر می‌آیند دهانتان را باز می‌کنند در دهانتان غذا وارد می‌کنند یا شما را در میان حوضی پرتاب می‌کنند در اینجا فاعل قاصر است و این فاعل قاصر و مُجَبَّر، مُجَبَّر را مجبور به فعل می‌کند، در اینجا دو امر وجود دارد؛ امر اوّل فاعل است که مُجَبَّر است و امر دوم مجبر است که مکلفی است که بدون اختیار و بدون اراده خود این عمل را انجام می‌دهد. این یک مسئله است که ما در اینجا به دو ذات احتیاج داریم و خیلی باید در اینجا دقّت کنیم، چون بعداً این مسئله به درد ما می‌خورد. در بحث جبر و تفویض این بحث را مطرح می‌کنیم که آیا ما در مقام جبر و تفویض دو ذات و دو اختیار و دو اراده داریم و یک اراده غالب بر اراده دیگر است و یک ذات با قدرت فعلیه او استعداد نسبت به فعل را در مجبر عنه سلب می‌کند، یعنی استعداد فعلی او را از بین می‌برد و اجازه نمی‌دهد که به فعلیت برسد؟! آیا این طور است؟! که ما این را در عالم طبع و در حرکات قسریه مشاهده می‌کنیم؛ فرض کنید که فاعل قاسری دارای یک ذات جدایی است و آن مقسور دارای ذات جدایی است و آن نیروی قاصر جلوی حرکت و فعل مقسور را می‌گیرد. این هم دارای این جنبه قسری در فاعل قاصر در عالم است که ما از آن تعبیر به جبر می‌کنیم. فاعل مجبر، أَجْبَرُهُ یعنی أَلْزَمَهُ، أَجْبَرُهُ یعنی او را مجبور می‌کند بر اینکه فعل از او سر بزنند و او **مسلوب الإختیار** است و هیچ اختیاری ندارد. دستش را می‌بندند و از این اتاق بیرون می‌کنند، هیچ اختیاری از خودش ندارد. یک وقتی فعل به واسطه این عمل قسری و جبری انجام می‌گیرد.

سلب شدن اختیار در اکراه

مسئله دوم اینکه این فاعل در فعل خود مجبور نیست؛ اما عملی را که انجام می‌دهد به واسطه الزام علل مُعَدّه و علل محدّده او است. فرض کنید که مُکَرِه‌ای مُکَرِه را مجبور بر کاری می‌کند، اینکه مُکَرِه، مُکَرِه را مجبور می‌کند، نه اینکه اختیار و اراده او را سلب می‌کند؛ بلکه از او می‌خواهد که با اختیار و با اراده این کار را انجام دهد ولی اگر انجام نداد او را تهدید می‌کند. در اینجا مُکَرِه مسلوب الإختیار نیست؛ اختیار از او سلب نشده

است؛ ولی طریق برای اختیار او محدود است. به عبارت دیگر اختیاری که مکره دارد انجام می‌دهد آن اختیار، یک‌طرفه است و قدرت بر اِتیان به طرف مخالف را به هر علتی ندارد. اینکه قدرت را ندارد نه اینکه قادر تکوینی نیست، بلکه قادر تشریعی نیست، قادر عقلایی نیست، قادر اعتباری نیست. اگر قادر تکوینی نباشد که همان مُجَبِّر است فرق نمی‌کند؛ ولی این با اختیار خود طرف مخالف را بر می‌گزیند.

به او می‌گویند که از این اتاق خارج شو و الا ما تو را از بین می‌بریم و می‌زنیم و به تو صدمه وارد می‌کنیم. خروج از این اتاق به اختیار او است؛ یعنی این شخص همان مقدماتی را که آن مقدمات را ما در حصول فعل عرض کردیم در ذهن خود انجام می‌دهد؛ اوّل صورت ذهنیه خروج را در نظر می‌گیرد و بعد مسائلی را که در این حول و حوش وجود دارد در نظر می‌گیرد، تهدید فاعل را در نظر می‌گیرد و صدمه‌ای را که به او می‌رسد را تصوّر می‌کند و جمع بین عدم خروج و خروج می‌کند؛ بالمآل یکی از دو طرف نقیضین برای او راجح می‌آید و رجحان او، رجحان ملزم می‌شود؛ آن وقت اراده و اختیار خروج برای او محقق می‌شود. پس در مورد مکره هم تمام مقدمات عالیه و واسطه بین ادراک غایت تا رسیدن به انبعاث اعضاء و جوارح و حرکت نحو الفعل بدون هیچ‌گونه کم و زیاد وجود دارد.

یکسانی حکم اکراه با اجبار در تشریع

الاّ اینکه از نقطه نظر عالم تشریع - نه از نقطه نظر تکوین - و عالم تکلیف و عالم اعتبارات عقلیه، اکراه مانند جبر تلقی می‌شود و لذا در عالم تشریع هم همان حکمی را که به اکراه داده‌اند به جبر هم داده‌اند و همان حکم را به اضطرار هم داده‌اند که البته اضطرار منافات با اکراه ندارد، آن حکم مجبر، «رُفِعَ عَنْ أُمَّتِي تِسْعَةُ أَشْيَاءٍ؛ مَا أُسْتُكِرَ هُوَ عَلَيْهِ»^۱ حکایت از این مسئله می‌کند که تمام احکامی که مربوط به جبر است و فاعل در آن احکام مُجَبِّر است [را شامل می‌شود] من باب مثال اگر یک نکاح جبری انجام بگیرد و تحقق پیدا کند آیا تبعات و آثار نکاح محقق می‌شود؟! فرض کنید که نکاح جبری نسبت به یک زنی انجام بگیرد؛ زنی که در عده است، شخصی را مجبور می‌کنند - نه اینکه مکره می‌کنند - برای اینکه با او نکاح کند، آثار در اینجا مترتب نمی‌شود. اگر ما نکاح در عده را موجب حرمت مؤبّد بدانیم در اینجا ابداً آثار بار نمی‌شود؛ به جهت اینکه یک

۱. الکافی، ج ۲، کتاب الإیمان و الکفر، باب ما رُفِعَ عن الأُمّة، ص ۴۶۳، ح ۲:

«عن مُحَمَّد بن أَحْمَد النَّهْدِي رَفَعَهُ عن أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: «وُضِعَ عَنْ أُمَّتِي تِسْعُ خِصَالِ الْخَطَا وَالنِّسْيَانِ وَ مَا لَا يَعْلَمُونَ وَ مَا لَا يُطِيقُونَ وَ مَا أُضْطَرُّوا إِلَيْهِ وَ مَا أُسْتُكِرَ هُوَ عَلَيْهِ وَ الطَّيْرَةُ وَ الْوَسْوسَةُ فِي التَّفَكُّرِ فِي الْخَلْقِ وَ الْحَسَدِ مَا لَمْ يُظْهَرْ بِلِسَانٍ أَوْ يَدٍ.» ترجمه:

«محمد بن أحمد النهدي از امام صادق علیه السلام [نقل کند] که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: نه خصلت از اتمم برداشته شده است: خطاء، فراموشی، آنچه ندانند، آنچه نتوانند، آنچه بدان بیچاره باشند، آنچه به زور بر آن وادار شوند، طیره، وسوسه درباره اندیشه در آفرینش، حسد تا با زبان یا دست آشکار نشود.»

امر جبری اتفاق افتاده است و امر جبری که خارج از اراده و اختیار است با **عدم‌الفعل** سیانند و تفاوتی در این صورت ندارند. و به‌طور کلی شخصی را مجبور می‌کنند بر افطار صوم؛ بر شکستن روزه، ابداً روزه او نمی‌شکند. دست و پای شخصی را می‌گیرند و در حوض می‌اندازند و این سرش در زیر آب می‌رود، این روزه‌اش باطل نمی‌شود. دست و پایش را می‌گیرند و آب و غذا در دهانش می‌کنند روزه‌اش باطل نمی‌شود. درست شد؟ این جبر بر قضیه است.

در مورد اکراه هم مسئله همین‌طور است. یعنی همان‌طور که اگر نکاحی جبری باشد موجب اثر نخواهد بود، همین‌طور اگر شخص یک نکاح مکره‌علیه را تحقق بدهد موجب اثر نخواهد شد. یا من‌باب‌مثال او را مجبور می‌کنند با این شخص زنا کند، در اینجا اثر برایش مترتب نمی‌شود.

بحثی درباره احکام وضعی اجبار و اکراه

این مسئله بین فقهاء خلافی و مختلفه فیه است و بحث این است که احکام وضعی را دایر مدار تکلیف نمی‌دانند؛ البته این درست است مثلاً اگر بچه ده‌ساله، یازده‌ساله، دوازده‌ساله یک عمل خلافی در کوچکی انجام داد، در حال دوازده سالگی یا سیزده سالگی، این عمل در اینجا موجب ترتب آثار می‌شود و خواهر یا مادر او بر این حرام می‌شود و امثال‌ذلک. این به‌خاطر این است که احکام وضعی دایر مدار تکلیف نیست؛ ولی بحث در این است که حالا اگر شخص بالغ و مکلفی مکره شود، آیا در اینجا هم باید بگوییم که آثار وضعی دایر مدار تکلیف نیست؟! چون در صورت اکراه تکلیف برداشته شده است [آیا] ما باید مورد را بر مورد ممیز غیر بالغ یا مُراهِق حمل کنیم و قائل شویم که این احکام بعدی دایر مدار تکلیف نیست یا اینکه ما این را ملحق به اجبار کنیم؟! کدام یک از این دو؟!

«رُفَع ما أُسْتُكِرَ هُوا عَلَیْهِ» از نقطه‌نظر قاعده عقلائیهِ و از نقطه‌نظر بنای شرع و تشریع، در اکراه سلب اختیار است، یعنی تنزیلاً شارع [و عقلاً] - البته نه تنها شارع عقلاً هم همین‌طور - در هر جا فرض کنید که جنایتی انجام گرفته است؛ من‌باب‌مثال الآن مرسوم است بچه شخصی را می‌دزدند و بعداً می‌گویند باید بروید فلان کار را انجام بدهید تا اینکه ما بچه را آزاد کنیم یا فرض کنید که می‌خواهند صدمه‌ای وارد کنند و تهدید جدی می‌کنند که صدمه‌ای وارد می‌کنیم مگر اینکه شما بیایید فلان کار را انجام دهید؛ الآن در محاکم بین‌المللی و در سیره عقلائیهِ اختیار آن را تنزیلاً لا اختیار به حساب می‌آورند و ابداً هیچ‌گونه حکمی علیه او انجام نمی‌دهند. شارع هم در اینجا آمده است با حدیث رفع؛ **«رُفَع ما أُسْتُكِرَ هُوا عَلَیْهِ»** این اکراه و مکره را مانند مُجَبَّر قلمداد می‌کند؛ یعنی همان‌طور که مُجَبَّر به‌طور کلی مسلوب الاختیار است و هیچ‌گونه اختیار ندارد، مکره یعنی کسی که از طرف مکره‌ای مجبور و ملزم به افطار صوم شد، در اینجا صوم او نمی‌شکند. و این فرق می‌کند با جایی که فرض کنید به‌خاطر مرض و امثال‌ذلک روزه‌اش را می‌خورد یا به جهات دیگر مثلاً به‌خاطر بچه که

در آب افتاد، انقاذ غریقی در اینجا می آید و او را نجات می دهد، در اینجا با اراده و با اختیار خود این عمل را انجام می دهد، اختیار او در اینجا لحاظ می شود، ولی در آنجا مهم، فدای اهم می شود و اشکال ندارد که شخصی به خاطر انقاذ غریق یا به خاطر یک مسئله اهم افطار صوم کند یا نمازش را بشکند کند یا فرض کنید که عمل حرامی را به خاطر اضطرار انجام دهد که در این صورت اشکال ندارد؛ چون مضطر شده است و این با مکره فرق می کند، در یک روز وقتی که می بیند صوم او را از پای در می آورد در اینجا «رُفَع و ما اضْطَرَّوا اِلَیْهِ» شامل حالش می شود و افطار صوم می کند و این افطار صوم منافاتی با اختیار ندارد؛ یعنی افطار را به جهت امر اهم اختیار می کند، در این صورت ذنب از او برداشته می شود و عقاب برداشته می شود اما قضا برعهده اش هست.

صحبت ما در اکراه است که اگر شخص فاعل و مکره او را مکره کند، آیا در اینجا عقلاء و شرع این شخص را ذی اختیار به حساب می آورند یا **مسلوب الاختیار** محسوب می کنند؟! در اینجا عقلاء اینها را مسلوب الاختیار محسوب می کنند؛ یعنی به مکره همان حکم را می دهند و این سلب، سلب تنزیلی است نه اینکه سلب تکوینی باشد، در جبر این سلب اختیار سلب تکوینی است؛ اما در عالم اکراه این سلب، سلب تنزیلی است و شارع هم از عقلاء تبعیت کرده و سیره عقلائییه را در اینجا لحاظ کرده است؛ پس در اینجا می توانیم بگوییم که در هر موردی - الا بعضی از موارد نادر که در روایات و فقه آمده است البته از خود روایات اینها استفاده می شوند - حکم اکراه حکم اجبار است و هیچ فرقی با همدیگر ندارند، این در اینجا اختیار است.

دخالت عوارض خارجیه در رجحان احوالطرفین و مسئله اختیار

اینکه در اینجا عرض کردیم که اکراه در اینجا به معنای سلب اختیار است و درعین حال در اینجا اختیار هست، به جهت تمهید برای مسائل بعد است که اگر ما در اختیار اختیار، یعنی در رجحان احوالطرفین از نفی و اثبات و سلب و ایجاب، آمدم بعضی از قضایا و عوارض خارجیه را دخیل دانستیم، در آنجا این بحث را پیش می کشیم که آیا این قضیه دخالت بعضی از عوارض خارجی و مُعْظَم اشکالی که می توانیم روی این جهت صحبت کنیم و بحث کنیم، به این قضیه برمی گردد که آیا به طور کلی در اختیار باید شخص مختار بالنسبه به فعل و ترک، کاملاً متساوی الطرفین باشد و به هیچ وجه **من غیر اختیار و مضطراً و مجبراً** هیچ گونه جهت رجحانی برای فعل یا ترک برای او وجود نداشته باشد؟ یا اینکه اگر جهاتی از رجحان وجود داشته باشد [تأثیر در رجحان احوالطرفین دارد] من باب مثال آنچه در روایات داریم، فرض کنید که بعضی از خصوصیات و اوصافی که اینها موجب تغییر و تبدل سرشت هستند، موجب تغییر و تبدل اخلاق هستند و مثلاً حتی این همه مطالب تکوینی - نه اینکه مربوط به تشریعی و روایی - مثل ترتیب و نحوه ترتیب آیا تأثیر در رجحان احوالطرفین دارد یا ندارد، آیا خصوصیات ذاتیه در رجحان احوالطرفین تأثیر دارد یا ندارد، آیا مسائل جانبی با

حفظ اختیار - همان طوری که در مکره این مسئله بحث می شود - در رجحان مؤثر است یا نیست؟ اگر بگوییم که مؤثر است آیا این قضیه ما را شبیه به مسئله اکراه نمی کند؟ یا اینکه اختیار همچنان باقی است و عقلاء و شرع براساس صرف جهت اختیار، که یک جنبه ذاتی برای نفس و ذات هست حکم می کند و شخص خود را در قبال قضیه ای که مختار او است چگونه می بیند و چگونه ارزیابی می کند.

اشاره ای به روایت «السَّعِيدُ سَعِيدٌ فِي بَطْنِ أُمِّهِ وَ الشَّقِيُّ شَقِيٌّ فِي بَطْنِ أُمِّهِ»

اینها جهاتی هستند که در این قضایا خیلی مهم هستند که اگر ما این مسائل را بررسی کنیم روایات بسیاری در این زمینه هستند مثل مورد «السَّعِيدُ سَعِيدٌ فِي بَطْنِ أُمِّهِ وَ الشَّقِيُّ شَقِيٌّ فِي بَطْنِ أُمِّهِ»^۱، یا روایاتی که دلالت می کنند بر اینکه مادر از هنگام انعقاد نطفه باید چه کارهایی را انجام دهد و این در سعادت فرزند مؤثر هست، این همه روایاتی که دلالت می کنند برای اینکه از هنگام تولد چه نحو تربیتی باید انجام بگیرد و یا روایاتی مثل این روایت که روایت مشهوری هم هست که در زمان امام صادق علیه السلام ظاهراً همین دولت عباسی و اینها، برای اینکه مردم از دوروبر حضرت پراکنده شوند و پیش ابوحنیفه و امثاله بروند جایزه قرار می دادند، مثلاً کسی که می خواست به آنجا برود هر روز به او فلان قدر مبلغ می دادند تا اینکه افراد از دور امام صادق علیه السلام پراکنده شوند، بعد شخصی بود مثل اینکه یک خرده پول می خواست و تهی دست شده بود حالا احتیاج به پولی داشت، گفت که عیب ندارد هم می رویم مجلس جناب ابوحنیفه شرکت می کنیم و بعد هم می آییم در مجلس امام صادق، در آنجا برای دنیای مان، اینجا هم برای آخرت مان بعد همین که حرکت کرد آمد به در منزل ابوحنیفه رسید، توقف کرد و داخل نرفت و گفت من دینم را به دنیا نمی فروشم و برگشت و آمد در مکانی که حضرت بودند، حالا یا منزلشان بود یا در آن مسجدی که حضرت در آنجا بودند، تا حضرت چشمشان به آن افتاد فرمودند اگر مادرت رفته بود تو هم رفته بودی! این شخص بعد از درس پیش مادرش آمد و خلاصه یقه اش را گرفت و گفت: امروز قبل از اینکه بگویم جریان من این طور شد؛ می خواستم بروم پیش ابوحنیفه و خلاصه آنجا یک پولی به ما بدهند بعدش بیایم پیش شما و هر دو جا را داشته باشیم، حضرت تا چشمشان به من افتاد فرمودند: اگر مادرت رفته بود تو هم رفته بودی، به مادرش گفت که قضیه چیست؟! باید بگویی! گفت که برای من گویم؛ من فقط یک قضیه به یاد دارم که همین باید منظور حضرت باشد؛ پدرت به مسافرت رفته بود و مدتی از این مسافرت گذشته بود و من در منزل تنها بودم، پدرت دیر کرد و نیامد عرصه برای ما تنگ شد، وقتی دیدم که نیامده است ما در منزل غلامی داشتیم یک روز بعد از ظهر به قصد همین عمل خلاف آمدم به سمت او بروم که در حجره بود وقتی که می خواستم در را باز کنم یک دفعه عذاب و عقاب الهی خدا

^۱ . التوحید، شیخ صدوق، ج ۱، باب السعادة و الشقاوة، ص ۳۵۶، ح ۳:

«[قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَسَلَّمَ] الشَّقِيُّ مَنْ شَقِيَ فِي بَطْنِ أُمِّهِ وَ السَّعِيدُ مَنْ سَعِدَ فِي بَطْنِ أُمِّهِ.»

به نظرم آمد و اینکه خدا ناظر است و من منصرف شدم و برگشتم. وقتی که برگشتم یک مرتبه پدرت در را باز کرد و از سفر آمد و خلاصه تو آنجا درست شدی!

این مسئله کمی نیست که حضرت بفرماید: اگر مادرت رفته بود تو هم رفته بودی، ما امثال این روایت **إلى ما شاء الله** داریم. **إن شاء الله** وقتی که روایات را می آوریم باید این را مورد بررسی قرار دهیم که آیا این علت مادی دارد و ما باید از جنبه علیت از پایین به بالا نگاه کنیم؟! «مادر تو اگر رفته بود تو هم رفته بودی»؛ حالا اگر از امام علیه السلام سؤال کنیم مادر چرا ایستاد؟! آیا او هم معلول برای یک علت دیگر است؛ اگر مادرش یک جای دیگر رفته بود، رفته بود؟! بعد همین طور **هَلَمْ جَرًّا** ما همین طور به طور تسلسل دنبال علت بگردیم و ببینیم مادرها چه کار کرده اند؟! هر کسی که کار خوبی کرد به سراغ مادرش برویم؟! آیا قضیه این طور است؟! یا اینکه مسئله بالاتر از این حرف ها است و این مسئله به مقام مشیت برمی گردد و آنجا باید آن مسئله را بررسی کنیم که خود مادر چرا ایستاد؟! این صحبت است. اینکه الآن توقف کرد چه جهتی داشته است و آیا قضیه مربوط به مادر است یا از نقطه نظر علیت، خود این هم در اینجا دخیل است؟! یعنی آیا علت تامه فقط نرفتن مادر است یا قضیه چیز دیگر بوده است؟! این رجحان أحدالطرفین به واسطه چه مسئله ای پیدا شده است؟!!

محل کلام ما در اینجا است که اختیار عبارت است از وجود یک اراده ای در انسان، وجود یک صفتی در انسان، در ذات، که ذات می تواند جنبه اثبات یا جنبه نفی را اراده کند؛ یعنی در مسئله اختیار، وقتی که اختیار کرد آن موقع اراده انجام می شود که البته اختیار و اراده در واقع یک چیز هستند؛ البته می توانیم از نظر عقلی بین اینها تفکیک قائل شویم که نفس در وهله اول اختیار می کند، وقتی که اختیار کرد بعد اراده می کند، یا اینکه بگوییم: اختیار همان اراده است یعنی اینکه می گوییم: «نفس اختیار می کند» یعنی اراده می کند مثلاً اراده آن شخص را می کند و بعد به طرفش حرکت می کند. حالا صورت دوم صورت دقیق تری است.

در هر صورت آنچه را که ما از ذات می یابیم این است که در جنبه اختیار و در جنبه فعل نفسانی - فعل نفس در عالم ذهن نه در عالم خارج - در عالم ذهن این به چه کیفیت است؟! آیا این فعل نفس یک فعل ساذج و خالصی است که هیچ گونه مسئله ای در این دخالت ندارد؟! یا اینکه نفس در مقام رجحان أحدالطرفین با توجه به خصوصیات و ملاحظات دیگر طبعاً یکی از دو طرف را اختیار می کند؟! یک وقتی مکلف، مکلفی است که یک حرکت طبیعی نحوالفعل دارد، من باب مثال جهاد است و می گویند که بیاید حرکت کنید، ما دو نفر در اینجا داریم که یک نفر نوجوان پانزده ساله ای است که همین امروز بالغ شده است؛ یک بچه پانزده ساله که همین امروز بالغ شد آیا از نقطه نظر تفکرات و غرائز و صفات، [مانند یک مرد چهل ساله است؟!] و این خیلی مسئله مهمی است یعنی اگر انسان داخل در این مسئله شود خیلی از مراتب برایش روشن می شود؛ این جوانی که الآن بدون اینکه به او بگویند: جهاد کن - به قول معروف خودش تنش برای جهاد می خارد - خودش می خواهد

تفنگ دست بگیرد و تق تق کند و اصلاً خودش می‌خواهد به میدان برود و اگر جلوییش را بگیرند دادوبیداد می‌کند و فرار می‌کند و از پشت بام خودش را می‌اندازد، اگر ما این جوان را در کنار مردی که ده سال است، پنج سال است ازدواج کرده است، تازه به زنش علاقه شدیدی پیدا کرده است، یک بچه هم خدا به او داده است که اگر من باب‌مثال دنیا را به او بدهید با این بچه و با این زن عوض نمی‌کند و از آن طرف، افراد دیگری تحت تکفل او هستند؛ مادری دارد که متکفل او است، پدری دارد که فلان است و مسائل دیگری دارد، وقتی که امر به جهاد می‌آید اگر ما این دو نفر را در کنار هم قرار بدهیم که هر دوی اینها با اختیار باید جهاد کنند و کسی اینها را مجبور نکرده است؛ ولی صحبت در این است که کدام یک از این دو نفر در اجرای اختیار و اراده، سریع‌تر از دیگری تصمیم می‌گیرد و سریع‌تر از دیگری اقدام می‌کند و حرکت در عضلات برای او سریع‌تر از دیگری پیدا می‌شود؟! تا می‌گویند: جهاد، هنوز جیم را نگفته‌اند آن جوان دو قدم جلو رفته است؛ اما آن مرد می‌نشیند با خودش فکر می‌کند که این را چه کار کنم، آن را چه کار کنم، پدرم را چه کار کنم، مادرم را چه کار کنم خصوصیات را چه کار کنم؟! بعد اسلام را در نظر می‌گیرد مملکت را در نظر می‌گیرد که در معرض دشمن واقع شده است، کیان اسلام در خطر است و امثال ذلک، با توجه به این خصوصیات بعد از نیم ساعت فکر کردن و تأمل کردن با زور و زحمت حرکت می‌کند و می‌رود. در اینجا چه نکته‌ای هست؟! این مسئله ما را به کجا می‌رساند؟! ما را به اینجا می‌رساند که آن اختیاری که از اوصاف بلاواسطه ذات است آیا رجحان أحدالطرفین، خود معلول - رجحان، نه اختیار - سایر غرائز نخواهد بود؟! معلول جوانب نخواهد بود؟! حداقل به عنوان جزء العلة؛ آیا به عنوان جزء العلة معلول برای سایر مسائل نخواهد بود؟! روی این قضیه یک قدری باید فکر کنیم. تلمیذ: تمام افعال براساس اکراه خواهد شد! خیلی مسائل حل می‌شود.

استاد: به قول عرب‌ها **ثَوِيٌّ ثَوِيٌّ**؛ [یواش یواش]! ما که نیامدیم اینجا دین شما را از دستتان بگیریم!

تلمیذ: ما دینی نداشتیم!

استاد: یک وقتی آقای حسن زاده به دیدن مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه - آمده بودند، آقا فرمودند: حالتان چطور است؟! گفت: خیلی خوب است، خیلی عالی، خیلی خوب، آن قدر گفت خیلی خوب که ما گفتیم [چه خبر است] گفت: نه پولی داریم دزد ببرد، نه دینی داریم شیطان ببرد! چند دفعه گفت: خیلی خوب! تلمیذ: شاکله مربوط به اسماء و صفات الهی است مسئله جسم فرمودید.

استاد: این حرف‌ها خیلی بالا است ما فعلاً داریم از پایین می‌آیم.

تلمیذ: غرائز مربوط به شاکله هر شخصی می‌شود دیگر، هر شخصی هر غریزه‌ای دارد مربوط به شاکله می‌شود، این شاکله از کجا است؟

استاد: خود نفس الوجود از کجا است؟! اینها هم آنحاء وجود است. دیگر حرفی ندارید؟!

اللهم صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ